

قطره‌ی آب گفت: «چون دوست داریم در آسمان به این حرکت درآیم، باران بشویم و بر زمین‌هایی که به آب نیاز دارند، بیاریم و گل‌ها و گیاهان تشنه را سیراب کنیم.»  
خوشید بخندی زد و گفت: «عزیزم، هیچ ناراحت نباش! من می‌توانم دوباره شما را به شکل ابر قشنگی در بیاورم.»

قطره‌ی آب گفت: «چون دوست داریم در آسمان به این طرف و آن طرف برویم، در آنجا باران بشویم و بر زمین‌هایی که به آب نیاز دارند، بیاریم و گل‌ها و گیاهان تشنه را سیراب کنیم.»  
خوشید لبخندی زد و گفت: «عزیزم، هیچ ناراحت نباش! من می‌توانم دوباره شما را به شکل ابر قشنگی در بیاورم.»

ساخت طرح شگفت  
۵  
۵:۱۰  
تقوی

نام هر کدام از جانوران زیر را در دسته‌ی مناسب آن بنویس.

فیل - خروس - مگس - گنجشک - پشه - کبوتر - گرگ - کلاغ - پروانه

| بال دار | بال و پر دار |
|---------|--------------|
| مگس     | خروس - کلاغ  |
| پشه     | گنجشک        |
| پروانه  | کبوتر        |

نام جانورانی را که در هیچ کدام از دسته‌ها قرار نمی‌گیرند، در سطر پایین بنویس:

فیل - گرگ

قطره کوچولو کم گرم شد.

قطره کوچولو آرام آرام سوار شد.

ابر کوچولو به خورشید نزدیک شد.

خورشید، وسط آسمان بود و از بالا به دریای آبی نگاه می‌کرد.

طلایی: طلا به رنگ طلایی است.

بعضی: بعضی از خوراکی‌ها ناسالم و مضر هستند.

جگل: جنگل سرسبز، خانه‌ی حیوانات است.

باد: باد تند و زید.



|  |
|--|
|  |
|  |
|  |
|  |
|  |
|  |

خورشید گفت: «بله!» بعد، گرما و نور خود را روی قطره‌های آب پاشید. آن‌ها کم‌کم گرم شدند. بعد هم آرام آرام بخار شدند و بالا رفتند و به شکل یک تکه ابر کوچک و تشنگ درآمدند.  
خورشید گفت: «بله!» بعد، گرما و نور خود را روی قطره‌های آب پاشید. آن‌ها کم‌کم گرم شدند. بعد هم آرام آرام بخار شدند و بالا رفتند و به شکل یک تکه ابر کوچک و تشنگ درآمدند.

فعلی  
ماده فعل  
۳:۱۰

مخالف هر کلمه را در زیر آن بنویس. مانند: شب - روز

کلمه: خنده کوچک بالا دیر تاریک

مخالف: گریه بزرگ پایین زود روشن

هر بار، کلمه‌ی داخل کمانک را به جمله‌ی بعد اضافه کن.

مثال: ایمان کتاب خرید. (خوبی)

ایمان کتاب خوبی خرید. (از کتاب فروشی)

ایمان کتاب خوبی از کتاب فروشی خرید. ... (داستان)

ایمان کتاب داستان خوبی از کتاب فروشی خرید.

به جای خورشید، «من» بگذار و پنج خط آخر درس را دوباره بنویس.

قطره با خوشحالی فریاد زد: «راست می‌گویی!» من گفتم: «بله!»  
بعد، گرما و نور خود را روی قطره‌های آب پاشیدم. آن‌ها کم‌کم گرم شدند. بعد هم آرام آرام بخار شدند. و بالا رفتند و به شکل یک تکه ابر کوچک و تشنگ درآمدند. ابر کوچولو آن قدر بالا رفت که به من نزدیک شد و صورت طلایی و تشنگ من را بوسید.

کنجشک ناز و کوچک، پرواز از که آموخت؟  
کنجشک ناز و کوچک، پرواز از که آموخت؟  
کنجشک ناز و کوچک، پرواز از که آموخت؟

۲ فکر کن قطره‌ی آب هستی و می‌خواهی با گل سرخی دوست شوی! چه کار می‌کنی؟

یک روز من در آسمان بودم و تصمیم گرفتم بر روی زمینی بیایم. گل سرخی  
را در طبیعت دیدم. بر روی آن باریدم و به او گفتم: «تو خواهی بود منو سیراب  
کنم. پس بیا با هم دوست شویم».

